

فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه (دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، علمی - پژوهشی، شماره اول، بهار ۱۳۹۴

ناتانیل هاتورن: روایتگر علم و اخلاق اجتماعی

محسن محمود روشن ضمیر (استادیار گروه زبان انگلیسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، مشهد، ایران)

Roshanzamir_mohsen@yahoo.com

چکیده

ناتانیل هاتورن به عنوان یکی از مشهورترین و تأثیرگذارترین نویسندگان اخلاق‌گرای قرن نوزدهم ادبیات آمریکا همواره از زاویه‌های متفاوت مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است. آنچه این مقاله سعی بر آن دارد این است که به رابطه بین علم و اخلاق از دیدگاه این نویسنده از فاصله نزدیک‌تری بنگرد. مباحث زیادی در ارتباط با اینکه آیا هاتورن در داستان‌هایش اخلاق فردی از قبیل رابطه انسان با خدا، توبه و بازگشت به من معنوی را بیشتر مد نظر داشته یا اینکه در یک سطح وسیع‌تر ریشه مشکلات جامعه بشری را در رعایت یا عدم رعایت اخلاق اجتماعی جستجو می‌کرده، صورت گرفته است. بررسی‌های زیاد نشان می‌دهند که هاتورن از مطرح کردن آنچه منتقدین آثار ادبی موارد اخلاق فردی می‌نامند، به تصویر کشیدن اهمیت اخلاق اجتماعی را در نظر داشته است. این مقاله سعی بر آن دارد که از میان موارد متعددی که هاتورن در ارتباط با اخلاق اجتماعی در آثارش مطرح نموده است، به رابطه بین علم و اخلاق اجتماعی بپردازد. این مقاله علم و استفاده نا صحیح از آن را در سه داستان کوتاه " نشان مادر زاد"، " دختر راپاچینی" و " اتان برند" به عنوان بخش مکملی از سبک ناتانیل هاتورن به تصویر می‌کشد و این انتقاد اجتماعی را از دیدگاه نویسنده مطرح می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: ادبیات قرن نوزدهم آمریکا، اخلاق اجتماعی، دانشمند، علم، ناتانیل هاتورن.

مقدمه

در طول شصت سال عمر خود در نیمه اول قرن نوزدهم، هاتورن شاهد تغییرات سریع و عظیم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و علمی بود که هرکدام از این تغییرات به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بر آنچه او از آن‌ها هراس داشت و دغدغه‌های خود را از آن‌ها در آثارش نمایان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۹/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۴/۸

کرده است، مؤثر بوده است. قرن نوزدهم آمریکا با رشد علم و اقبال عموم دانشمندان به پیشبرد علوم روز مصادف و همگام شد. توجه ناگهانی بیش از پیش به علوم تجربی و تمایل به کمرنگ قلمداد کردن علوم انسانی و حتی علم اخلاق، زنگ خطری را برای آن دسته از اخلاق‌گرایان که رسیدن به رؤیای آمریکایی را از مسیر اخلاقیات می‌دانستند به صدا در آورد. ناتانیل هاتورن نیز به‌عنوان یکی از پرچم‌داران تلفیق ادبیات و اخلاق، از داشتن این دغدغه که روز به روز بیشتر گریبان جامعه را می‌فشرد مستثنی نبود. وی در بیشتر آثارش، انواع متفاوتی از علم را به تصویر کشید که توسط دانشمندان غیر معمولی و عجیب به آن‌ها پرداخته می‌شد. این به تصویر کشیدن‌های غیر معمول از دانشمندانی که نقش‌های کلیدی در برخی از داستان‌هایش بازی می‌کنند، به‌شدت تحت تأثیر شرایط اجتماعی فرهنگی زمان خود بوده است (بلوم، ۱۹۹۲). او به‌عنوان یک اخلاق‌گرای اجتماعی، از بهترین حربه جهت ارائه انتقاداتش به روند لجام‌گسیخته‌ای که می‌رفت تا اخلاقیات را به دست فراموشی بسپارد، استفاده کرده است. مسئله بزرگ‌تر اینجاست که دانشمندان قرن نوزدهم آمریکا به شاخه‌هایی از علم رو آورده بودند که امروزه علم نوین از آن‌ها با عنوان شبه علم یاد می‌کند. این شاخه‌های شبه علم در فرایند تکاملی خود راه را برای تولد اقسام دیگری از دانش یا جنبش‌های اصلاح‌طلبانه‌ای گشودند که امروزه از آن‌ها با عناوین علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی، روان‌نگاری، آسیب‌شناسی در آب، دست‌خط‌شناسی، آسیب‌شناسی متجانس (homoeopathy)، تساوی حقوق زن و مرد، الغای برده‌داری، و جنبش ضد مصرف الکل یاد می‌شود (اشتور، ۱۹۷۸). تمایل آمریکای قرن نوزدهم به این شاخه‌های شبه علم شدید بود و مردم از آن‌ها برای درک طبیعت، زندگی و طبیعت انسانی استفاده می‌کردند. انتشار کتاب طبیعت یکی از نشانه‌های این علاقه و عملکرد بود.

هاتورن به‌عنوان یکی از بانفوذترین ادبای قرن نوزدهم ادبیات آمریکا به این شاخه‌های شبه علم علاقه‌مند بود. عضویت و ارتباطش با انجمن مزرعه بروک در بین سال‌های ۱۸۴۱-۱۸۴۷ از این علاقه پرده بر می‌دارد. وی چندین ماه در این مزرعه زندگی کرد. تجربیات حاصل شده از این زندگی، زیر بنای الهامی شد که او را به سمت نگارش رمان "بلاشدل

رومنس "هدایت نمود. رمانی که دران، او از خواب مصنوعی به عنوان یک شبه علم به شکل یک تم داستانی حاکم بر کل اثر استفاده کرده است. آن گونه که از این اثر بر می آید هاثورن علاقه خاصی به پدیده خواب مصنوعی داشته، و به آن بارها در آثار دیگرش از جمله داستان‌های کوتاهی مانند " نشان مادر زاد"، " دختر راپاچینی"، و " اتان برند" اشاره کرده است کرده است.

ساموئل چیس کول در کتابش " خواب مصنوعی و هاثورن" معتقد است که هاثورن از پدیده خواب مصنوعی به عنوان یک موضوع، یک تم و حتی ابزاری برای تمایز بخشیدن به آثارش استفاده کرده است. فرایندها و تکنیک‌های نگارش که هاثورن در خلق داستان‌هایش از آن‌ها مدد جسته است به عملکردها و شیوه‌های مرسوم در خواب مصنوعی شباهت زیادی دارند (کول، ۲۰۰۳).

این مقاله تأثیر پدیده خواب مصنوعی به عنوان بخش مکملی از سبک نگارش هاثورن را بر سه داستان کوتاه وی را مورد بررسی قرار می‌دهد. همچنین تأثیر فرهنگ حاکم قرن نوزدهم جامعه آمریکا بر این سه اثر مورد تحلیل قرار خواهد گرفت. به طور خلاصه این مقاله، از جنبه‌های جامعه‌شناختی و سبک شناسانه سه داستان کوتاه از آثار هاثورن که از نظر استفاده از عناصری همچون علم، خواب مصنوعی، و فرهنگ قرن نوزدهم آمریکا مشهور هستند را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

خواب مصنوعی و آمریکای قرن نوزدهم

عبارت "خواب مصنوعی" در اواخر قرن هیجدهم توسط پزشک اتریشی فرانتس مزمر در فرضیه‌ای به نام "مغناطیس حیوانی" مطرح شد. خواب مصنوعی با دیگر انواع تجارب روحی از جمله درمان از طریق هیپنوتیزم ارتباط عملی دارد. در فرضیه‌ی مزمر بر وجود سیالی در بدن انسان تأکید شده است که مطابق با قانون مغناطیس عمل می‌کند. این سیال در بدن انسان می‌تواند به وسیله هر شیء مغناطیسی و یا با آموزش توسط خود فرد فعال شود. مزمر

بیماری را نتیجه ایستایی و سکون این سیال در بدن می دانست. وی چندین روش درمانی برای به تعادل رساندن حرکت این سیال در بدن انسان را ابداع و پیشنهاد نمود. (کین، ۱۹۹۶)

تئوری خواب مصنوعی مدت ها از تولد هاثورن به آمریکا وارد شد. شهرت پدیده خواب مصنوعی در قرن نوزدهم در آمریکا، با اشتیاق برای علم و فن آوری همزمان شد. این پدیده در آمریکا نسبت به اروپا از اقبال بیشتری برخوردار شد. بسیاری از اصلاح گرایان، نویسندگان، و متفکرین از جمله ویلیام لویید گری سون، جریان روح گرایی را جدی گرفته و برخی خود به مشاهده مستقیم و یا حتی حضور شخصی در جلسات تقویت روح و یا حتی احضار ارواح پرداختند. (کین، ۱۹۹۶)

برای آمریکایی ها در آن زمان خواب مصنوعی فقط یک نوع روح گرایی نبود بلکه روشی برای تفریح و تجارت نیز محسوب می گردید. بسیاری از متبحرین فن خواب مصنوعی نه تنها از آن به عنوان روشی برای درمان بیماری ها، بلکه در جهت ایجاد سرگرمی و جلب مشتری نیز استفاده می کردند. آرام آرام عده ای به صحت و درستی این روش شک کردند و هاثورن هم یکی از این افراد بود. وی به امور علم و شبه علم، و خواب مصنوعی علاقه مند شد و این علاقه او را به شک نسبت به این مسائل رهنمون شد. آنچه وی را نسبت به این امور بدبین ساخته بود به دست گرفتن اراده و اختیار انسان توسط انسانی دیگر بود که از نظر او رابطه برده و ارباب را در ذهن متجلی می ساخت. (۱۹۹۶)

تحلیل

هاثورن مکرر با به تصویر کشیدن پایانی غم انگیز برای دانشمندانی که در علوم جدید تبحر داشتند، نسبت به درستی این علوم ابراز شک و تردید می کند. این دانشمندان که از احساسات انسانی عاری هستند، در پایان کار خود با شکست و تباهی روبرو می شوند. برای مثال در سه داستان کوتاهی که در ذیل مطرح می شوند نمونه هایی از شکست و ناکامی ازین به وضوح دیده می شوند:

۱- نشان مادر زاد

داستان نشان مادر زاد برای اولین بار در سال ۱۸۴۳ در مجله پایونیر به چاپ رسید. او آنچنان در زمینه اکتشاف قدرت‌های عنصری مواد به تبحر رسیده بود که تحسین تمام انجمن‌های علمی اروپا را برانگیخته بود. این دانشمند فیلسوف با رنگی پریده پس از اکتشاف رموز ابرهای آسمان و اعماق معادن به آرامی در آزمایشگاهش می‌نشست. وی از کشف اسرار شعله‌ور ماندن آتشفشان‌ها، جوشش چشمه‌ها، وزش باده‌ها، و چگونگی خواص آب‌های آب‌ها، چه زلال و شفاف و چه سرشار از مواد داروئی و پزشکی از سینه تاریک زمین خرسند و راضی به نظر می‌رسید. مدت‌ها قبل، وی تمامی اسرار شگفت‌انگیز بدن انسان را مطالعه کرده بود و فرایندی که از طریق آن طبیعت تمامی تأثیرات با ارزش را از زمین و هوا شبه سازی می‌کند تا شاهکاری بنام انسان را خلق نماید را بررسی کرده بود. (هائورن، ۱۹۷۶)

دانشی که آیملر از آن برخوردار بود از نوع شبه علم محسوب می‌شد مخصوصاً در کیمیا گری که وی به دنبال کشف حلالی بود تا به کمک آن مواد پایه را طلا تبدیل کند. به تصویر کشیدن آیملر به‌عنوان یک دانشمند و فیلسوف، در همان راستای نشان دادن پیشگامان علم است که زمانی مردم ایشان را جادوگر می‌دانستند. از این میان می‌توان به آلبرتوس مگنوس، کرنلیوس آگریپا، و راجر بیکن نام برد. این شخصیت‌ها نیز مانند آیملر بخاطر نوشته‌های رموز و کار با ابزارهای جادویی در نزد مردم از شهرت زیادی برخوردار بودند (برادلی: ۱۹۶۲). آیملر از جنبه‌های علمی از شهرتی خاص برخوردار بود اما تمایل داشت تا آزمایشگاهش را ترک و زندگی جدیدی را با همسر تازه‌اش مانند یک شوهر فدا کار آغاز کند. با این وجود، راوی از همان ابتدای داستان قصد آیملر برای ترک علم را زیر سؤال برده بود.

قدرت بالای تعقل، تخیل، روح، و حتی احساس، رضایتمندی معنوی خود را در تعالی مرحله به مرحله هوشمندانه می‌جوید. این سیر صعودی تا آنجایی پیش می‌رود که فیلسوف به تمامی اسرار و رموز خلقت دست پیدا کند و حتی خود در این زمینه صاحب نظر شود. ما بدرستی نمی‌دانیم که آیا آیملر تا این حد به توانایی بشر در کنترل طبیعت ایمان داشت یا خیر؛ اما این مطلب کاملاً آشکار است که لذت بی پایان او از سرچشمه‌های علم و معرفت مانع از

هرگونه جدایی وی از علوم می‌شد. علاقه و عشق وی به همسر جوانش بسیار قوی می‌نمود اما این عشق با علاقه زیادش به علم در هم آمیخته بود (هائورن: ۱۹۷۶)

جورجیانا، همسر جوان و زیبای آیلمر، که تنها دلیل دانشمند برای رها کردن فعالیت‌های علمی است، تبدیل به عاملی برای جذب بیشتر وی به دانش و ادامه تلاش در جهت رسیدن به اهداف بیشتر علمی می‌شود. جورجیانا زن بسیار زیبایی است که زیباییش برای آیلمر در حد کمال ستودنی است اما نکته‌ای بسیار کوچک درباره این زیبایی ذهن دانشمند را به خود مشغول کرده است. زن جوان بر روی گونه چپ نشان مادر زاد کوچکی به شکل یک دست دارد. این نشان آنقدر کوچک است که گاهی اوقات حتی به درستی دیده نمی‌شود. آیلمر قبل از ازدواج توجه زیادی به این نشان مادر زاد نداشت اما رفته رفته این توجه بیشتر و بیشتر شد. کار بداندجایی رسید که هر بار بدان نشان می‌نگریست وحشت سراپای وجودش را می‌گرفت و همراه با این نگاه وحشت، کم کم به جورجیانا هم منتقل شد و هر بار نگاه آیلمر ذهن زن جوان را بیشتر بهم می‌ریخت. نشان مادر زاد روی گونه جورجیانا، روز و شب، ذهن دانشمند را به خود مشغول داشت. آنچه در ذهن آیلمر می‌گذشت او را به پروراندن رؤیایی در ذهنش ترغیب کرد. دانشمند روز به روز به انجام یک عمل جراحی ترسناک بر روی گونه همسرش برای برداشتن نشان به کمک دستیارش آمینادب متمایل تر می‌گشت. در کابوس می‌دید که نشان مادر زاد تا اعماق قلب همسرش ادامه دارد، اما او با توان بسیار آن را از جورجیانا جدا می‌کند و این رؤیایی بود که در خاطر دانشمند بگونه‌ای واضح و شفاف ماندگار بود. نگاه‌های محاسبه گرانه و بررسی‌های نشان مادر زاد جورجیانا او را از خود بیخود می‌ساخت و وی را روز به روز به انجام عمل بیشتر ترغیب می‌نمود.

برای آیلمر آن نشان مادر زاد، یک " نقص کشنده انسانی" و " علامت احتمال سقوط همسرش به گناه، غم، فساد و مرگ " بود. این نشان، نقصی در زیبایی همسرش بحساب می‌آمد. تمام این موضوع، جورجیانا را آزار می‌داد اما وی خود با رضایت، آماده انجام عمل جراحی شد تا به کمال زیبایی برسد. آیلمر از شنیدن این آمادگی ضمن ابراز خورسندی، به همسرش قول داد که تمام تلاشش را در جهت هر چه بهتر و کامل تر برگزار شدن عمل

جراحی بکار بندد زیرا او اعتقاد داشت که این عمل بسیار ساده است و از طرف دیگر نیز خود را دارای تمامی توان و دانش و تجربه لازم برای انجام آن می‌دانست.

وقتی که آن‌ها وارد آزمایشگاه شدند، جورجیانا احساس سرما و لرزش داشت. آیلمر با دقت به صورت وی نگریست، می‌خواست او را اطمینان دهد اما با دیدن نشان مادر زاد، آنچه را در ذهن داشت از یاد برد. در همین حال جورجیانا از حال رفت. (هاتورن، ۱۹۷۶)

از همین قسمت داستان مشخص می‌شود که هاتورن با توجه به نقش‌های جنسیتی تقسیم بندی دقیقی از فضاهاى موجود در داستان ارائه می‌دهد. آیلمر با اطمینان همسرش را به آزمایشگاه هدایت می‌کند و این در حالی است که جورجیانا در ترس و اضطراب غوطه ور است و سرانجام از هوش می‌رود. او به این فضا تعلق ندارد و این در حالی است که آیلمر از تمان توان و مهارتش برای ایجاد یک فضای جادویی و اسرار آمیز و علمی برای آرام کردن اضطراب همسرش استفاده می‌کند.

دانشمند در کنار تخت همسرش زانو زد و با جدیت به او خیره شد. او به دانش خود اطمینان داشت و می‌دانست که می‌تواند با دانش و توان علمی خود بدور او دایره‌ی جادویی ترسیم کند که هیچ بدی نتواند از آن بگذرد... این صحنه و زندگی واقعی به‌طور کمال به تصویر کشیده شد اما با آن جادو، تصاویر غیر قابل توصیفی که همیشه صحنه‌ها را می‌سازد سایه‌ای جذاب تر از واقعیت ایجاد شد. وقتی از تماشای این صحنه خسته شد، آیلمر از او خواست تا نگاهش را متوجه ظرفی که حاوی مقداری خاک بود سازد. (هاتورن، ۱۹۷۳)

هاتورن با دقت زیاد عمل به شبه علم را از طریق آنچه آیلمر با هیپنوتیزم، خواب مصنوعی، تأثیرات اسرار آمیز بر روی روح و روان انسان، و استفاده از ابزار اسرار آمیز را به تصویر می‌کشد. پرداختن به علم توسط آیلمر نه تنها موضوع اصلی این داستان کوتاه است، بلکه خود بخش مکملی از شیوه نگارش هاتورن به حساب می‌آید تا شخصیت آیلمر را آشکار سازد، نحوه شکل‌گیری داستان را روشن، و فضای داستان را مشخص می‌کند. در اصرارش برای انجام عمل جراحی بر گونه جورجیانا، آیلمر خود را کور کورانه گرفتار غروری معرفی می‌کند که از دانش و افزون خواهی هر چه بیشتر علمی ناشی شده است. او آنقدر در این پیش می‌رود

که هیچ توجه اش را به نیازها و شرایط جورجیانا از دست می‌دهد. آیلمر با پرداختن به نشان مادر زاد گونه چپ جورجیانا و آرزویش برای برداشتن آن از طریق استفاده از علم، شخصیت و ماهیت واقعی اش را آشکار می‌سازد. او بیشتر از آنکه یک شوهر وفادار و عاشق پیشه باشد علی‌رغم قول و تعهدش برای کنار گذاشتن کارهای علمی، یک دانشمند معتقد به اصالت علم است. سرانجام نتیجه کشنده کار خود را نشان می‌دهد و جورجیانا بخاطر پوچی و خطای شوهر جان خود را از دست می‌دهد:

دانشمند فریاد کشید: آیلمر بیچاره... فقیر؟ نه. ثروتمند، شاد و سر بلند. مشهور. تو موفق شدی. تویی عیب و نقصی. (هاثورن، ۱۹۷۶)

آیلمر آنقدر مغرور و شاد از انجام موفقیت آمیز عمل صورت جورجیانا است که همسرش را نادیده می‌گیرد و غرور بی‌جایش داستان را تا سر انجام غم‌انگیز مرگ جورجیانا پیش می‌برد. فضای رؤیایی و خیالی داستان با شادی و شغف آیلمر در هم می‌آمیزد و جوی متناقض از شادی و غم توأم را برای خواننده ایجاد می‌کند. این داستان کوتاه در حالی به پایان می‌رسد که راوی از عدم توانایی آیلمر برای رسیدن به درکی کامل از علم که به مرگ جورجیانا، می‌انجامد پرده بر می‌دارد. در این داستان هاثورن استفاده از علم بدون توجه به ارزش‌های انسانی و اخلاقی را محکوم می‌کند. دیگر اینکه هاثورن بر این نکته تأکید می‌کند که علم نه تنها باید در جهت درمان دردهای فیزیکی، بلکه باید در راستای کاهش آلام اخلاقی جامعه نیز برآید.

علاوه بر آنچه از هاثورن در مورد علم می‌دانیم، وی به‌طور غیرمستقیم در مورد اصلاحات اجتماعی مخصوصاً در باره زنان نیز صاحب نظر است. به‌طور آشکار بنظر می‌رسد که هاثورن نسبت به جورجیانا احساس همدردی دارد و این حس را به خواننده نیز منتقل می‌کند. برای هاثورن، جورجیانا همسری مطیع، مهربان و دوست داشتنی بود که با مرگ غم‌انگیزش صدای اعتراض بر علیه ظلم به زنان را به گوش مخاطب خود رساند. به‌عنوان یک مرد نویسنده قرن نوزدهم آمریکا، هاثورن تا حد زیادی محصول شرایط زمان و مکان خود بود و نظراتش در باره نقش زنان در جامعه همواره تحت تأثیر ارزش‌ها و باورهای اجتماعی آن روز آمریکا

شکل می‌گرفت. هائورن در قالب یک نویسنده متفکر و صاحب نظر، به بسیاری از این نظرات و نقش‌های اجتماعی معترض بود. وی با توجه به تجارب شخصی و ارزش‌های اجتماعی فرهنگی جامعه و زمان خود، از احساس قوی همدردی، حمایت و همدلی نسبت به زنان و نقش ایشان در جامعه رو به تغییر آن زمان برخوردار بود. این داستان کوتاه بخوبی تردید وی نسبت به آنچه جامعه آن روز آمریکا به‌عنوان بدیهی مسلم می‌دانست را بیان می‌کند.

۲- دختر راپاچینی

داستان کوتاه دختر راپاچینی برای اولین بار در دسامبر ۱۸۴۴ منتشر شد. درست مانند داستان نشان مادر زاد، هائورن دو باره یک دانشمند برجسته را به تصویر می‌کشد. در این داستان، خواننده با دکتر راپاچینی که دانشمندی به مراتب برجسته‌تر و بلند پروازتر است آشنا می‌شود. درست مانند آیلمر، دکتر راپاچینی خود را کاملاً وقف علم کرده است اما بر خلاف آیلمر که از علمش در جهات شخصی و احساسی استفاده می‌کند، راپاچینی اهداف جهانی تری دارد. او می‌خواهد به کمک علمش به فرمولی دست یابد که انسان را در مقابل بیماری و مرگ بیمه کند. آرزوی او خلق نسلی، فوق بشر است و برای رسیدن به این آرزو حاضر است از همه چیز بگذرد و در این راه حتی دختر خویش را فدا می‌کند. وی دخترش را از خرد سالی در میان گیاهان سمی بزرگ کرده است و به همین دلیل این دختر که در مقابل بسیاری از بیماری‌ها مصون است، نیز تبدیل به موجودی سمی و خطرناک برای دیگران شده است (کول، ۲۰۰۳).

زندگی بناتریش زمانی که مرد جوانی به نام جیووانی پس از دیداری کوتاه دل‌درگرو مهر او می‌بندد، دچار تغییر می‌شود. جیووانی در مکانی نزدیک به منزل راپاچینی زندگی می‌کند. وی به باغی که در آن دکتر راپاچینی گیاهانش را پرورش می‌دهد و آزمایشاتش را انجام می‌دهد بسیار علاقه مند است و هر از پنجره اتاقش با نگاهی تحسین برانگیز به باغ می‌نگرد. در یک روز خوب آفتابی، جیووانی از پنجره نظاره گر باغ و دختر زیبایست که به گل‌ها رسیدگی می‌کند و این آغاز عشقی عمیق برای هر دو آنان است. هنگامی که جیووانی از

حقیقت وجود سمی بئاتریس آگاه می‌شود، بسیار ناراحت و پریشان می‌گردد و تصمیم می‌گیرد تا به کمک دوست دانشمندش، دکتر پی یترو بگلیونی که خود رقیب علمی راپاچینی است، شرایط معمول زندگی را به او باز گرداند. با این حال بئاتریس دختری آرام و مطیع است، آزمایشات علمی پدر برای او رنج فراوان و گوشه گیری به ارمغان آورده است.

یک سرنوشت شوم بر زندگی‌ام سایه افکنده است و آن عشق کشنده پدرم به علم است که مرا از تمام ممنوعانم جدا کرده است. (هائورن، ۱۹۷۶)

او دخترایست که به پدر و آزمایشات او وفادار است اما آنچه برایش تازگی جذابی دارد عشقی عمیق به جیووانی است. بئاتریس از تنهایی و حس درماندگی رنج می‌برد؛ اما برای پدر، موفقیت‌های علمی و پیروزی در مطالعات و اکتشافات علمی‌اش از هرچیز دیگری مهم‌تر است. بئاتریس آماده است تا با نوشیدن دارویی که جیووانی و بگلیونی برایش آماده کرده‌اند خود را از این تنهایی نجات دهد؛ اما نمی‌داند که این دارو زندگی‌اش را خواهد گرفت. با این که بئاتریس پس از نوشیدن داروی بگلیونی جان خود را از دست داد، اما وی دکتر راپاچینی را مقصر اصلی می‌داند. در پایان، مانند جورجیانا، بئاتریس هم قربانی زیاده خواهی و بلند پروازی‌های مردانی می‌شود که تنه‌به تکامل علمی می‌اندیشند (فورد، ۱۹۹۵).

داستان دختر راپاچینی اگر چه در ایتالیا اتفاق می‌افتد، اما در واقع منعکس کننده طمع قرن نوزدهمی آمریکا به شبه علم و پرداختن به آن است. درست مانند داستان نشان مادر زاد، هائورن از علم و خواب مصنوعی نه فقط به عنوان موضوع بلکه در قالب مکملی برای سبک نگارش خود استفاده می‌کند. هائورن با به تصویر کشیدن مکان داستان و مخصوصاً باغ راپاچینی، سعی در مجسم کردن فرایند خواب مصنوعی دارد. زیبایی باغ، بسیار جادویی و اسرار آمیز و درست مانند باغ بهشت برای خواننده مجسم می‌شود.

در وسط باغ، درست کنار چشمه آب، درختچه گل بسیار زیبایی قرار دارد که با گل‌های بنفش که تمام دور تا دور آن را فرا گرفته است زیر نور آفتاب خود نمایی می‌کند. نور آفتاب که تا اعماق حوضچه آب می‌تابد با انعکاسی زیبا، لطافت و درخشندگی دو چندان را به تماشاچی خود بر می‌گرداند (هائورن، ۱۹۷۷).

علاوه بر این، خود حضور بئاتریس زیبا به تاثیرات خیره کننده و مدهوش کننده باغ می افزاید. همین تأثیر خیره کننده، جیوانی را به سوی عشق بئاتریس و آزمایشات پدرش می کشاند. هاتورن با به تصویر کشیدن دو دانشمند زیاده خواه، راپاچینی و بگلیونی در داستان، که فقط به دنبال تکمیل علم خود هستند و انسانیت را قربانی مطامع خود می کنند، در حقیقت نسبت به طمع ورزی های علمی قرن نوزدهم آمریکا که به نابودی زندگی طبیعی و اخلاق اجتماعی می انجامد انتقاد می کند.

۳- اتان برنند

داستان اتان برنند برای اولین بار در سال ۱۸۵۰ چاپ شد؛ مانند دو داستان قبلی، نشان مادر زاد و دختر راپاچینی، هاتورن روایت گر طمع غیر منطقی به علم و دانستن بیش از حد در داستان اتان برنند است؛ اما بر خلاف آیملر، راپاچینی و بگلیونی، اتان نوع دیگری از علم را در اختیار دارد؛ علمی که به او اجازه می دهد تا بوسیله آن بتواند ذهن انسان را مورد مطالعه و تغییر قرار دهد. او سر انجام تصمیم می گیرد تا در مورد پلیدی مطلق و گناه غیر قابل بخشش تحقیق کند (الیوت، ۱۹۹۱). اتان که از دانش سرآمد خود نسبت به دیگر هموعان، سرمست غرور است و احساس برتری دارد، می خواهد از دیگران جدا باشد تا بتواند از ایشان به عنوان موجودات آزمایشگاهی استفاده کند و اذهان و روانشان را مورد مطالعه قرار دهد.

او زنجیره ارتباطات انسانی را از دست داده است. وی دیگر برای هموعانش برادری که از روی همدردی درهای زندان غم را می گشاید تا در لذت آزادی ایشان سهیم باشد نیست. او اکنون فقط یک تماشاچی خونسرد است که به انسان ها به چشم موجودات آزمایشگاهی می نگرد. برای او مردان و زنان به عروسک هایی مانند هستند که او می تواند نخ هایشان را بکشد و ایشان را بسته به میزان تقاضای علمی مطالعاتش به درجات مختلف جرم وادار. (هاتورن، ۱۹۷۶)

شبهه به آزمایشاتی که آیلمر در نشان مادر زاد انجام داد و منجر به مرگ همسرش شد و تلاش های علمی راپاچینی و بگلیونی که بئاتریس را تا حد موجودی برای انجام آزمایشات

علمی تنزل دادند، تحقیقات اتان نیز نتیجه ای جز مرگ و نیستی برای دختری بنام استر به همراه نداشت.

آن دختر که وی از او به یک سلام کوچک بسیار راغب بود، استر داستان ما بود. این همان دختری بود که اتان با خونسردی کامل وی را به یک موجود آزمایشگاهی تبدیل کرده بود و در طی فرایندهای علمی اش از روح و روان ساقط کرده بود (هائورن، ۱۹۷۶)

اتان برند استر را تبدیل به ابزاری برای آزمایشاتش کرده بود تا بتواند از این طریق ذهن و روحش را مطالعه کند. این دختر در اثر آزمایشات علمی و مطالعات اتان جان خود را از دست می دهد. اتان برای استر اهمیتی قائل نیست؛ او فقط به نتیجه کارهایش می اندیشد. او می خواهد با پلیدی بیامیزد و به گناه غیر قابل بخشش برسد و در پایان خود کشی می کند تا به آرزویش برسد (گرون، ۲۰۰۵).

نتیجه گیری

هائورن در سه داستان کوتاه "نشان مادر زاد"، "دختر راپاچینی"، و "اتان برند" رنج و مشقتی را که دانشمندان بی اخلاق بر سر هموعانشان می آورند به تصویر می کشد. آنچه وی در ذهن دارد این است که علم زمانی که عاری از اهداف انسانی و اخلاقی است، مخرب و کشنده است. هائورن از علم و خواب مصنوعی به عنوان موضوع و شیوه ای برای تکمیل سبک نگارشش استفاده می کند تا نه تنها زمان، مکان و داستان را مشخص کند بلکه درون شخصیت ها را نیز برای خواننده آشکار سازد. او از تکنیک های خواب مصنوعی، همچون نگاه های پیوسته و ثابت، عطش شدید به دانستن و بلند پروازی های غیر انسانی استفاده می کند تا قربانی های انسانی را به خواننده بشناساند. تمام این موارد در نزد هائورن ابزاری هستند تا وی بتواند صدای اعتراض خود را نسبت به فضای اجتماعی فرهنگی قرن نوزدهم آمریکا به گوش همه برساند. برای او نقش جدید زنان در جامعه، پرداختن به شبه علم، و زیر پا نهادن اخلاق برای رسیدن به دانش از موارد بسیار مهمی است که می بایستی در آن باره قلم فرسایی می کرد.

کتابنامه

- Bloom, H. (1992). *The American Religion: The Emergence of the Post-Christian Nation*. New York: Simon.
- Bradley, S. (1962), ed. *The American Tradition in Literature*. Vol.I. New York: W.W. Norton and Company.
- Cain, W. E. ed. (1996). *Bedford Cultural Edition of The Blithedale Romance*. Boston: Bedford Books.
- Coale, S.C. (2003). *Mesmerism and Hawthorne: Mediums of American Romance*. Oxford: Oxford university Press.
- Elliott, E., et al, eds. (1991). *American Literature: A Prentice Hall Anthology*. Concise ed. Englewood Cliffs: Prentice.
- Encyclopedia Britannica Online*, "Mesmer, Franz Anton" (12 November 1999). –
- Ford, Boris, ed. *American Literature*. (1995). New York: Penguin Books.
- Greven, D. (2005). *Men Beyond Desire: Manhood, Sex, and Violation in American Literature*. NY: Palgrave Macmillan.
- Hawthorne, N. (1976). *Hawthorne's Short Stories*. New York: Alfred Knopf.
- Hawthorne, Nathaniel. (1996). *The Blithedale Romance*. Boston: Bedford Books.
- Stoehr, T. (1978). *Hawthorne's Mad Scientists*. Connecticut: Archon Books.